



۲۰۲۱/۱۰/۱۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی

کلانهای افغانستان کیانند؟

(قسمت دهم)

اعضای یک اجتماعی که در یک قلمرو، در تحت حاکمیت دولت زندگی می کنند، باید بدانند که برای هر عضو آن مفاهیم حقوقی و قانونی ای که در زمان تشکیل دولت مربوطه، پذیرفته شده است، در همه لحظات و برای تمام اعضای



Verteidigungsminister Rumsfeld: „Osama Bin Laden, Komma, Massenmörder“
[« وزیر دفاع رسفیلد: "اوساما بن لادن، کما، قاتل جمعی با کتلی" »]

جامعه، بطور متداوم یکسان، مورد تطبیق می باشد. دولت و مسؤلان تطبیق قانون، باید برخورد مساوی در برابر اتباع داشته باشند. بدین ترتیب فقط وقتی فرد، در قید تابعیت دولت قبول می شود، هم حق و هم مکلفیت در برابر خاک و وطن می داشته باشد، احساس همبستگی با باشندگان در حفظ تمامیت ارضی و دفاع از خاک حتمی است. به همین ترتیب در حالت ارتکاب به جرم، هر فرد، بصورت تنهائی باید، جوابگو باشد، نه اینکه به فامیل و قوم و یا به دیگر پیروان دین و مذهبش ارتباط داده شود. آنچه با قدرت ارتباط داشته می تواند، در مقاله قبلی توضیح شده است. در انجام وظایف، نیت، اهلیت، مهارت و آمادگی فرد برای انجام کار مؤثر و با حاصل، مهم است، نه روابط خونی او. تناسب حقوقی و مکلفیت در برابر نگهداری خاک، که از جانب حاکمیت دولتی وضع می گردد، به سبب اینکه جایگاه و خوابگاه همه اتباع می باشد، باید هیچگاه فراموش نشود. در مجموعه تصاویر سمت چپ، تصویر "رمسفیلد" وزیر دفاع وقت ایالات متحده امریکا را که حال وفات یافته است، می بینید. نامبرده، دو دست خود را طوری در برابر کامره قرار داده است، که گویا با دست خالی درین کشور ما

آمده باشد. برخی از منابع هم چنان افاده نموده اند که منجمله «زلمی خلیزاد»، بطور خاص پیوندهای «قوی با سنی های کردی» در عراق نیز داشته است. بنابر آنچه که در گزارشات مطبوعاتی افاده شده است، گفته می شود که اصلاً «سیناریو» و یا «برنامه سقوط رژیم صدام حسین» را در عراق نیز او طرح ریزی نموده است، که فقط وقوع حوادث ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م، و متعاقباً مصروفیت او در افغانستان، مانع اشتراک مستقیم او در عملیات سال ۲۰۰۳م، با دوستان دیگرش گردیده است، که بعداً ممکن برای پاک کاریها و ترمیمات لازم از او به حیث سفیر کار

گرفته باشند. این شخص ممکن خودش را «کلان جهان» احساس کند. در زمانی که کلمه «کلانهای افغانستان» در ذهن «زلمی خلیل‌زاد» جا گرفته است، ممکن در طول مدت زمانی که در بحران افغانستان مصروف بوده است، بخصوص وقتی در نقش «ویسرای» ایفای وظیفه می نموده است، برای سهولت در اجراات آینده خود، همچو افراد را



(در تصویر سمت چپ شخص سوم، «ریچاردسن» نماینده خاص ایالات متحده در ملل متحد. این دیدار در اسلام آباد عکاسی شده است.)



General Dostam (M.): Spezialist für Verrat

(«جنرال دوستم» (وسط): «مختص برای خیانت»، «ریچاردسن» نماینده خاص ایالات متحده در ملل متحد، «محمد معتمد» و «برهان اتحاد شمال» (سمت راست).)



Frontkommandant Dostam: „Dann starte ich die Großoffensive“

(«فرمانده جبهه دوستم»: «بعد به هجوم بزرگ آغاز می کنم.» ۲۰۰۷/۱۲)

که در لیست «جنگ نیابتی» برای آن قدرت بزرگ داشته است، در لیست «کلانها» نیز شامل ساخته باشد. حال باید از خلیل‌زاد هم پرسیده توانست، که خودش را با این موقف «کلان» کدام اجتماع می شمارد؟ در تصاویر فوقانی می بینید، که در واقعیت یک «اجبر» مجرب برای جنگ «چریکی» و «داخلی»، در تحت نام «جهادی»، چون از جانب «زلمی» کلان معرفی شده است، پس حتماً حاضر بوده است که همه کارهای کثیف را خود، مستقل انجام دهد، بدین سبب، ممکن دست «رمسفیلد» پاک مانده باشد. افراد تحت امر «معلم عطا»، بر اسیران جنگی، به عنوان ناظران، مواظب بوده اند، تا نشسته بخوابند و کوشش کرده اند، تا آکسیجن زیاد از هوای آزاد هم تنفس نکنند. بادران آنها در غرب، از ناحیه محیط زیست مشکلات دارند. «جنگ داخلی» نام نهاد افغانستان، ادامه همان اهداف «جنگ نیابتی» قبلی بوده است که به سبب عدم توافق بر سر تقسیم «قدرت»، که برای آنها ممکن قابل درک هم نبوده باشد و یا اختیار تصمیم در دست آنها، نبوده باشد، با تغییر در ترکیب «مهره های» رهبری «اجبران جنگی»، در سالهای اول دهه نود قرن بیست، با موج و برنامه جدیدی، با ترکیب و اهداف دیگری، از سر گرفته شده است. بر تصویر اول که در وسط «دوستم» نیز دیده می شود، «بل ریچاردسن» نماینده خاص ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد را هم می بینیم که در سال ۱۹۹۸م، اولین مقام دولتی ایالات متحده درین سطح بوده است

که پس از بیست سال، به افغانستان سفر کرده و از دیدار خود در کابل و صحبت با طالبان از پیشرفت غیر منتظره



Präsidenten Rabbani, Putin

Hilfe für die Tadschiken

(«رئیس ربانی»، «پوتین»، «شیگل»، «۲۰۰۱/۴۴م

کمک برای «تاجیکها»، «۲۸ اکتوبر، سال «آبیتی»»)

نام برده است و بعد بار دیگر در اسلام آباد، نیز دیدار کرده اند. با وجود همه «نزدیکی ها» و «خوشبینی ها» دو سال بعد، چنان وقایع غم انگیز در نیویارک و واشنگتن رخ می دهد که به تعقیب آن انسانهای بی شماری را در کشور بی پناه ما، در طی مدت بیست سال اخیر، به خاک و خون می کشاند. در تصویر سمت «چپ» صفحه قبلی، «برهان الدین ربانی» را با «پوتین» و «فهم» می بینید که «جانشین احمد شاه مسعود» رهبری «شورای نظار» نیز یاد می شده است، و هم چنان پس از کنفرانس «بن» به حیث وزیر دفاع و

قدرتمندترین فرد، در «جمعیت اسلامی»، «شورای نظار» و «اتحاد شمال» وارد صحنه سیاست و اداره کشور جنگ زده می شود. در یک که به تاریخ ۲۵ نومبر ۲۰۰۱م، نشر شده است، «برهان الدین ربانی» در حالی که از تدویر کنفرانس ملل متحد در شهر «بن» آلمان استقبال می کند، که در آن فقط از چهار گروه دخیل در جنگ افغانستان دعوت به عمل آمده بود، آنهم طوری بوده است که در «جنگ» داخلی با «طالبان» کمتر از ۱۰ فیصد خاک افغانستان را تحت کنترل خود داشته است. این اظهار او وقتی صورت گرفته است که رئیس جمهور ایالات متحده، طی بیانیه

۱۱ نومبر خود در جلسه عمومی سازمان ملل متحد، هوشدار داده بود که: «اتحاد شمال خارج از کابل بماند.» اما "برهان الدین ربانی" این هوشداری را نا دیده گرفت، سوال هم می تواند طرح شود که به حمایت کی، این جرأت را بکار برده است؟ چنانچه افراد "جنگی" او به تاریخ ۱۳ نومبر ۲۰۰۱م، وارد کابل شدند. در همان روز ۱۳ نومبر ۲۰۰۱م، گزارشگر از شمال، از «خواجه بهاولدین» نیز، صحنه ایرا گزارش می دهد که عساکر «اتحاد شمال»،

Bush: Northern Alliance should stay out of Kabul
Bush tells U.N. 'every nation has stake in cause'

November 11, 2001 (Updated: 10:02 AM HKT (GMT+5))



NEW YORK (CNN) - President Bush said Saturday that he did not want opposition Northern Alliance forces, who have been making progress against Taliban troops in Afghanistan, to seize the Afghan capital of Kabul.

"Any power arrangement must be shared with the different tribes within Afghanistan, and a key signal to that will be how the city of Kabul is treated," Bush said during a news conference following talks with Pakistani President Pervez Musharraf. The two leaders were in New York to address the United Nations General Assembly.

Bush addresses the U.N. on Saturday

کدام کسی را به نام طالب چگونه به زندان می برند. با اشغال «ادارات دولتی» و مواضع حاکم در ادارات دولتی، توانستند یکی از بدنام ترین و فاسدترین حاکمیت را در تحت نام «جمهوری اسلامی» درین کشور ویران، برقرار نمایند، که حال این حلقات بعد از شکست رسوا و بد نام از "مقاومت ملی" نام می برند. "کدام ملت؟" در تشکل و تداوم این حکومت فاسد،

«بنیادگرایان اسلامی» و «جنگ سالاران»، کسانی در اداره و اشنگتن و دیگر محافل قدرت در عرصه بین المللی نقش داشته اند، که جمله ذیل را در بیانیه "جورج دبلیو بوش جا داده اند: «نیویارک (سی ان ان): رئیس جمهور بوش روز شنبه گفت که «جنگی های اپوزیسیون اتحاد شمال را» که به پیشرفتهانی علیه "طالبان" در افغانستان، نائل شده اند، نمی خواهد که کابل پایتخت افغانستان را تسخیر کنند» به ادامه چنان اشتباه بزرگی را مرتکب می شوند که خسارات آنرا نسلهای بعدی هم خواهند پرداخت. در ادامه متن می خوانیم که گفته است: «در هر توافق بر سر قدرت باید اقوام مختلف در افغانستان سهیم گردند و "سیگنال" کلیدی آنچه خواهد بود که با شهر کابل چگونه



Rabbani ignored U.S. warnings against returning to Kabul

Tuesday, 13 November, 2001, 05:51 GMT

Jubilation in 'free' Kabul



Northern Alliance troops are massed on the outskirts of Kabul (سه شنبه ۱۳ نومبر ۲۰۰۱م، شادی در کابل "آزاد" عساکر اتحاد شمال در حومه کابل جمع شده اند)

Tuesday, 13 November, 2001, 12:45 GMT

Witnessing the opposition advance



Taliban fighters were taken prisoner in the rapid advance by Andrew Harding in Khoja Balauddin, northern Afghanistan (سه شنبه ۱۳ نومبر ۲۰۰۱م، ۱۴:۳۵ به وقت "گلوبل" مشاهده پیشرفت مخالفین یا "اپوزیسیون" جنگی های طالبان با سرعت به زندان برده شدند. «توسط "اندریو هاردینگ" در "خواجه بهاولدین" در شمال افغانستان)

رفتار صورت می گیرد...» این همان حماقت تاریخی بوده است، که پس از سه هزار سال هم، برای افغانها در تشکیل مجدد دولت، حتی بر طبق تجارب یونان قدیم و یا در تحت شرایط "آزادی انفرادی" اجازه نداده اند، تا هر فرد دارای حق و مکلفیت در برابر قدرت دولتی خود شوند، برخلاف، چنین محسوس بوده است که به احتمال قوی، باید "خلیلزاد"، مشوره همچو تسلیمدهی حاکمیت را، به اداره و اشنگتن داده باشد، تا قدرت را به سران تنظیمی و "جنگ سالاران" و سائر متنفذین کهنکار، بسپارد. برخلاف امریه رئیس جمهور "جورج دبلیو بوش" به تاریخ ۱۱ نومبر ۲۰۰۱م در مقر سازمان ملل متحد در نیویارک، «کلان جهان»، طوری که در تصاویر نمونه، از دو محل، یکی «خواجه بهاولدین» در شمال و هم در حومه کابل مشاهده می کنید، از جریان این تسلیمدهی، در همه جا از "شادپانه" و "وحشیگریهای" مخلوط گزارش گردیده است. از نگاه تاریخی خیلی حائز اهمیت بوده می توانست اگر گزارشگر "اندریو هاردینگ" و یا کدام ژورنالیست دیگر، حال گزارش تهیه می کرد، که بر سر آن جوان با جاکت سرخ در وسط، بدون سلاح که در تصویر از "خواجه بهاولدین" دیده می شود، چه آمده باشد. آیا حیات است و یا در دست این چنین وحشیها، که از جانب "کلانهای" جمعیت چون "کلان ربانی"، "کلان

فهمیم"، "کلان عطا" و "کلان عبدالله به طاقت ۲" وغیره هدایت گرفته بودند، شاید با یک محکمه غم انگیز صحرایی روبرو شده باشد. اینست کلتور سیاسی؟ وقتی "کلان عطا"، برای اسیران جنگی در زندان "اجازه خواب نشسته" صادر می کرد و یا دیگر رهبران "اتحاد شمال"، "کانتینرهای مسدود ضیق از اسیران جنگی ایستاده" را به ماشیندار

و فیرهای مسلسل بسته اند و یا آنچه که در دشت لیلی و هم چنان در چاه ها چه کرده اند، هیچ امید محسوس نیست که



Follath, Hekmatyar in Teheran

با این جوان بدون اسلحه برخورد ترحم آمیز صورت گرفته باشد. این "کلانها" را برای کشور ما "زلمی خلیل‌زاد" تعریف کرده است و حال هم ممکن به هدایت او نقشه "مقاومت ملی" طرح شده باشد، بعد از اینکه در چرندیات و لاف و گزاف "اجماع ملی" و "اجماع منطقوی" و یا "بین المللی" با لب خشک و رسوائی بی سابقه و افتضاح آمیز در "تخلیه همکارانش" نشست. "توافقات مخفی" او در دوحه چه بوده است؟ نه باید از نظر دور داشت، که در همان روزهایی



Babar Khan

«بابور خان»

Mulhombager im Tunnel von Tora Bora

«مخزن مرمی در توره بوره»، "شپینگل" شماره ۱/۵۱/۲۰۰۱م

Gouverneur Qader

«والی قدير»

که "برهان الدین ربانی" و "شورای نظار" به عنوان "بزرگترین" بخش "اتحاد شمال" از جانب ایالات متحده، به صفت بدیل "طالبان" تعیین گردیده بود، می گفتند که قسمت زیاد سلاح های جنگی و مهمات آنها را "روسیه" و "ایران" تهیه می نموده اند. او و



(این سه پهلوان "جو سر" در سال ۲۰۰۱م، هنر و استعداد «جنایات جنگی» آنها را در «قندز»، در «قلعه جنگی» و «دشت لیلی» نشان داده اند.)

"فهم" برنامه "کمک پوتین" را برای "تاجیک ها"، جلب می نموده است. اگر "راسیزم رسوا" نبوده است، پس چه بوده است؟ در چنین فضا، "خلیل‌زاد" کنفرانس "بن" را هم سازمان داده است، که حکومت بعدی را مبتنی بر خواست و قدرت "اتحاد شمال" و هم بر اساس وابستگی "ایتنی" و شمار "تفنگ بدستان" آنها، تشکیل نموده اند. (تصویر سمت چپ، یگانه "ستادیوم سپورتی" کابل را نشان می دهد)، که "امارت اسلامی" یا



Taliban-Sprecher Popal, Taliban-Botschafter Saif, Vice Shabir Street am die Ausstellung Obama Bis Ludens «سخنگوی طالبان - پوپل، سفیر طالبان شعبان، معاون سفیر شاهین»، "شپینگل" شماره ۱/۷/۲۰۰۱م

حاکمیت "طالبان" در مرحله اول آن، یک "زن زیر چادری" را با ضرب گلوله به قتل می رسانند و وزیر خارجه آنوقت آنها به نام "وکیل احمد متوکل"، با افتخار ازین حادثه یاد کرده است. جالب است، که برخی از حلقات این شخص را در جمله معتدلین حساب می کردند. از جانب دیگر کسی از او به نام برادرزاده "ملا جانان" نام برده اند، که کاکای او طوری که گفته شده است، در زمان سلطنت در "لیسه زرغونه" در قندهار، دختران را تدریس می نموده است. این شخص هم ممکن در لیست خلیل‌زاد



«اولین بازی فوتبال، بعد محول تمام مسلم». «احمد علی با ضرب مرمی با یک زن قندز توسط طالبان بر مسکونین قندز در قندز»، "شپینگل" شماره ۱/۲۳/۲۰۰۱م

"کلان" ثبت شده باشد. در روزهای آغاز ورود طالبان، به قندهار، از او به عنوان "دریور" و "سکرتر" "ملا محمد عمر" نیز یاد شده است، که در عین حال وظایف امنیتی و امتحان غذا و نوشیدنی ملا محمد عمر را بدوش داشته است. از آن نزدیکی، نخست سخنگوی مطبوعاتی و بعد به حیث وزیر



«وکیل احمد متوکل»

خارج، قدم بر می دارد. درین "جنگ نیابتی"، "مهتره های" معلوم الحال، عمدتاً از دو تمایل "راسیستی" برای کسب قدرت، بصراحت استفاده می نموده اند. درین تمایلات، "راسیزم" لرزان و بی ثبات، توسط باندهای "جهادی" در تحت نام "اتحاد ایتنی های اقلیت" بر ضد "ایتنی بزرگتر" و با استفاده از امتزاج آن با "راسیزم مذهبی" کار می گرفته اند که مانند همیشه و بخصوص در طی "چهل سال" اخیر، در عمق و وسعت بیشتر از هر زمان دیگر از معتقدات مردم مؤمن و رنج دیده وطن ما، سوء

استفاده نموده اند. این شخص را که با ریش دراز و با «پکول» و با «ریش کوتاه» با نکتائی در تصاویر سطر اولی می بینید، به نام «معلم عطا» یاد می شده است، که بعداً مسمی به «عطا نور» نیز معرفی شده است. در مرحله اول «جهاد» و یا به ظاهر، «جنگ علیه قوای شوروی» در صفوف «جمعیت اسلامی» تحت رهبری «برهان الدین ربانی» شامل بوده است. در عین حال در مزار شریف و «بلخ» با تاپه «تاجیک» در «تشکلهای نظامی» تحت «فرماندهی احمد شاه مسعود» یاد شده است. در شماره های قبلی هم مانند جملات فوق، در رابطه با عملکردهای این شخص حکایت شده است، که در تحت کنترل او، در سال ۲۰۰۱م، «اسیران جنگی طالب»، در زندان او نشسته می خوابیده اند. این حاکمیت و «نکتائی نو» از برکت سر «رمسفیلد» و «زلمی خلیلزد» برایش ممکن شده است. در آن روزها، برخی از اختلافات خود را، ظاهراً با «عبدالرشید دوستم»، تخفیف بخشیده است. زیرا هم «دوستم» و هم «محقق» باید، در رابطه با امتیازات و موقف بعد از «سقوط طالبان» که جریان داشته است، از نظر دور نمی داشتند. بدون شک که حال روابط آنها بیشتر بنابر «شراکت در جرایم جنگی» و واهمه از «محاکم» محسوس می باشد. در عین حال علاوه



“ America is history, Karzai is history
“ the Taliban are the future ”

Former ISI head Gen Hamid Gul
(“ امریکا تاریخ است، کرزی تاریخ است، طالبان آینده استند.” رئیس وقت ای اس آی ۱۹ فروری ۲۰۱۰م)

بر «اختلافات شدید» «عطا» با «جنرال عبدالرشید دوستم «ازبیک»» هر دو از فغان «الله اکبر» و «ناره تکبیر»، نیز برای فریب افکار عامه و مسلمانان ساده سوء استفاده کرده و می کنند. هر دو جانب درگیر، درین «جنايات جنگی» و برادرکشی، تلاش بکار می برده اند، تا به نفع مواضع سیاسی آنها، بهره برداری کنند. متوجه باشیم که با کشیدن صدای «الله اکبر» و «ناره تکبیر» هر انسان چه مسلمان باشد و چه نباشد، می تواند گلو پاره کند. مسلمان مؤمن اینقدر ساده است، که هدف سران این «باندها» را نمی تواند، حدس بزند؟ یکی از گزارشات عجیب و تا حدی سرگیج کننده را می توانید، در صفحه انترنتی «بی بی سی» مشاهده کنید، که به تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۹۸م نشانی شده است. درین گزارش که به ساعت ۱۶:۳۱ بوقت «گرینویچ» یاد شده است و بعداً تصویر آنرا، دور ساخته اند، نویسنده در لحظات نخست تصویر را کاپی کرده است. در سطر اول، با خط درشت می خوانیم: «پیشرفت غیر منتظره در صلح افغانستان». جالب است، «بل ریچاردسن» بلندترین دیپلمات امریکائی بوده است، که پس از بیست سال به افغانستان سفر کرده است. این سال هم چنان، مصادف با سالهایی است، که نتنها «بن لادن» و سائر رهبران «القاعده» که از جانب ایالات متحده به ارتباط حملات تروریستی بر سفارتخانه های ایالات متحده و دیگر مراکز متهم بوده اند، در افغانستان بسر می برده اند، بلکه در عین حال مردمان تمام جهان مطلع بوده اند که هزاران فرد «جنگی» آنها، در صف «جنگی های طالب» علیه «جنگی های اتحاد شمال» می جنگیده اند. تا این زمان

که «امارت اسلامی» طالبان را فقط سه کشور، چون «پاکستان»، «عربستان سعودی» و «امارات متحده عرب»، برسمیت می شناختند. همه این سه کشور با ایالات متحده و جهان غرب دارای روابط نزدیک بوده اند. حال معلوم نیست، که چه چیز رخ داده باشد، که علی الرغم روابط نزدیک این کشور بزرگ با کشورهای حامی «طالبان»، قریب دو سال بعد، آن وقایع دلخراش در ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م، رخ می دهد. «راسیزم» از هر نگاه و در همه وقت «خطرناک» و مردود است. «الله اکبر» برای مردم ما کدام مفهوم مغلق نیست. این جز معتقدات نسلهای بیش از هزارسال اجداد ماست. این باندها، با این کلمات که نزد معتقدین مقدس است، و هم با «ناره تکبیر» چه می خواهند افاده کنند؟ مگر

کدام معتقد در باره تقدس آن شک دارد؟ اگر مردم معتقد، به مفسدین اجازه دهند، که در تحت پوشش چنین کلمات به انسانها، صدمه برسانند، آیا گنهکار نمی شوند؟ در همین مرحله اول "جنگ داخلی"، مانند سالهای قبل از آن "احمدشاه مسعود" و "گلبدین حکمتیار"، هر دو در طول مدت بحران مسؤلین درجه اول در فروختن این «جنگ» که آنرا "داخلی" نامیده اند، یاد می کردند، این دو "حریف متخاصم" از داخل همان شبکه های "جنگ نیابتی" بوده اند، که با "مهر"، "بنیادگرای اسلامی (سنی)"، عمل می کرده اند. "احمدشاه مسعود" خود را در محافل غربی با نشان "معتدل



Muhammad Zaher Shah war bis zu seinem Sturz 1973 König Afghanistans. Jetzt will der 81jährige in das Land zurückkommen.

Foto: AP

(محمد ظاهرشاه تا زمان سقوط او در سال ۱۹۷۳ امپراتور افغانستان بوده است. حال به عمر ۸۱ سالگی می خواهد به این کشور عودت کند.)

می فروخت" و "گلبدین حکمتیار" برخلاف، با شهرت "تند رو" شناخته شده است، که پس از آن، گروه های دیگری را نیز با خود کشانیده اند. این دو، بطور "صریح" در جریان این "جنگها" در تحت نام "مبارزه سیاسی" از دو تمایل "راسیستی" نیز کار گرفته اند. "راسیزم نژادی" و "راسیزم دینی". در رابطه با موضوع، در شماره ۴۸ سال ۲۰۰۱م «شپیگل»، تاریخ ۲۶ نومبر ۲۰۰۱م، می خوانیم: «در ماه مارچ

۱۹۸۵م، بر عمارت سفارت آلمان، مرمی توپ اصابت می کند که تخریب و سوختگی ببار می آورد. سفیر، این خساره را از طرف قوای توپچی، «اسلامیست گلبدین حکمتیار» می داند و با لبخند جبری تذکر می دهد که «سالیان طولانی صندوق او توسط خدمات مخفی امریکا پر می شد.» این هم نمونه دیگری از جنگ نیابتی شناخته شده است. "احمد شاه مسعود" از تمایلات شدید "تاجیکیزم" و "خصومت با پشتون" و در تمایلات "مذهبی"، مدعی "معتدل" بودن در "اسلامیزم (سنی)" بوده است. "گلبدین حکمتیار" یک "بنیادگرای افراطی"، با پیوندهای بین المللی "اسلامیستی" در عین حال از "تمایلات پشتونی" افراد آن، "راسیزم" نژادی و مذهبی را با هم برای کسب قدرت هم سمت ساخته است. دقیقاً بعد از این که در اخیر اپریل ۱۹۹۲م، "سقوط رژیم چپ"، و انتقال قدرت به "تنظیم های جهادی"، در نتیجه "کودتای مختلط" انجام یافت، "جنگ داخلی" محصول عدم موافقت بین "سران تنظیمی" و "جنگ سالاران" بر سر قدرت بوده است. کودتا که از قبل توسط تعدادی از جنرالان و افسران اردو با یک بخشی از اعضای رهبری "حزبی" و "دولتی"، تدارک یافته بود، بوقوع پیوست. رژیم حاکم شکلاً "یک حزبی" که بعضاً تعداد محدود و تا حدی هم خیلی نافهم آنها، ممکن که شعار "طبقاتی" را نیز سر داده باشند، در درون ساختار خود "حزب"، هیچ نوع ترکیبی از نمایندگان آن "طبقه" را نداشته است، که می توانست اقلأ یک تعریف ساده هم از "طبقه" ارائه نماید، چه جایی که قادر به اجرای اعمال مشابه، نمایندگان طبقه در جوامع صنعتی جهان، بخصوص در جوامع غربی می بود. بهر صورت این تشکل "حزبی" در "شرایط جنگ سرد"، تا سه سال قبل از سقوط، تحت حفاظت شوروی، قرار داشت. قریب سه سال، توانست با استفاده از ذخایر و "پس مانده ها"، مقاومت از خود نشان دهد. در واقعیت امر با کمبودی "نیروی جنگی" روبرو نبوده است، بلکه ضعف اقتصادی و عدم هماهنگی و اعتماد لازم "رهبران آن حزب نام نهاد" و عدم درک درست و واحد آن "رهبران" و "زمامداران" را، می توان در جمله عوامل سقوط یاد کرد که بطور محسوس از واقعیت های جامعه و مناسبات بین المللی خود آنان را بیگانه نشان می داده اند. سالهای بعدی نشان داد که در مواضع حساس "قدرت" در حقیقت تعداد قابل ملاحظه "مهره ها" جا گرفته بودند، که تبصره بر آن سودی نخواهد داشت. "کودتا چیان" از درون "حاکمیت" با "حزب جمعیت اسلامی (برهان الدین ربانی و شورای نظار احمد شاه مسعود)" در زدوبند دیرینه بوده اند، پس از "کودتا"، "تنظیمهای هفتگانه" مستقر در "پشاور" و شاخه های مقیم در "کوئته" با "شاخه های" "نهگانه" (در آغاز) و بعد "هشتگانه" در ایران که به تشکیل "حزب وحدت" (شیعه) توسط

مقامات ایرانی انجامید، نیز با آنها پیوسته اند و حین "سقوط" وارد کابل شده اند. قابل ذکر است که "حرکت اسلامی" (تحت رهبری، شیخ آصف محسنی (قندهاری) که هم چنان یک حزب "مذهبی و شیعه" بوده است، اما به نسبت اختلافاتی که با "ایرانیها" داشته است، از تنظیم های "نهگانه قبلی" مقیم "ایران" برید و دفاتر خودش را به پاکستان انتقال داد. (درین حزب بعداً انشعاب رخ می دهد و شخصی به نام "حسین انوری" که یک زمان به حیث "والی هرات" نیز مقرر شده است، شخص وابسته و مورد اعتماد "استخبارات ایرانی" یاد شده است، که بعداً معلومات نشر شده است، که در زمان "حمله طالبان" به "مزار"، "هشت" دیپلومات ایرانی، را به امر مقامات ایرانی توسط او و افراد او به قتل رسانیده می شوند، تا در اسارت "طالبان نیفتند". آشکار است که دولت ایران واهمه از افشای اهداف غارتگرانه رژیم ملاحای ایران در افغانستان، داشته است. طوری که در قسمت های قبلی نیز ذکر شده است، "حامد کرزی" که در مورد نقش او از سال ۱۹۹۲م تا ۱۹۹۴م به عنوان یکی از معاونین وزیر خارجه و در حقیقت بدون تردید، شخص وابسته به «استخبارات پاکستان» بوده و از آن طریق در زیر چتر «امنیتی» قدرت بزرگ، ایالات متحده در تنظیم کوچک «صبغت الله مجددی» توفیق می گردد. در نصب او، ظاهراً ممکن از روابط و شناخت پدرش استفاده شده باشد. نفوذ و شهرت مجددی در جوامع غربی و بخصوص در جوامع عربی خیلی بیشتر از هر یک از «رهبران



تنظیمی» بوده است، با وجود آنکه مانند «پیر گیلانی» از قوت «جنگی» نا چیز برخوردار بوده است. اینکه چرا درین «تنظیم نصب شده» است، دلایل زیادی می تواند در نصب او نقش داشته بوده باشد. صرفنظر از شناخت فامیلی، وضعیت صحتی و بخصوص مشکلات «روانی» و بی ثباتی «روحی» و کم استعدادی "حامد کرزی" که دروغگوئی و اتهام بندی بهانه گیری نیز در چنین ضعفها شامل بوده می تواند. چنین خصوصیات در او، در زمان آموزش و پرورش در دوره نوجوانی حکایت شده است، که ممکن فامیل از "نزدیکی" او با "مجددی" امید "آرامش" روحی داشته بوده باشد، که این چنین تصورات در معتقدات مذهبی نیز حکایت می شود.

ادامه دارد...



برای مطالب دیگر دکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید